

بررسی شاخص‌های مفهوم بیگانگی اجتماعی در شعر فروغ فرخزاد

علی حسن توفیقیان فر^۱، بیژن زارع^۲، سیدعلی سراج^۳، هومان دانشپذیر^۴

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۹ تاریخ تایید: ۹۴/۸/۱۵

چکیده

با پیدایش انقلاب صنعتی در غرب و به موازات آن نهضت مشروطه در ایران، تحول عظیمی در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... به وجود آمد، که شعرا و نویسندگان و نیز آثارشان، از این جریان بی‌تأثیر نبوده‌اند. شعر در آغاز مشروطه نقش مهمی را ایفا کرده است به طوری که جریان‌های سیاسی را رونق می‌داده و گهگاه مردم را به سمت و سوی خاص هدایت می‌کرده است. رشد و رواج شعر سیاه (شعری که احساسات و افکار منفی انسان نسبت به خود و اجتماع را بیان می‌کند) بامعنای نوینش در ایران، از دوره‌ی مشروطه شروع شد و با پیدایش شعر نو شدت گرفت و در شعر اغلب شاعران نوپرداز مطرح گشت. البته جریان حضور این نوع شعر را می‌توان به دو دوره‌ی قبل از کودتا (از انقلاب مشروطه تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) و بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تقسیم کرد به طوری که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شعرهای بیانیه‌ای، فرمایشی و دستوری تعطیل گردید و نوعی احساس جدایی و بیگانگی از جامعه در شعر برخی از شاعران ایران نمود پیدا کرد. با توجه به اینکه فروغ فرخزاد (۱۳۴۵-۱۳۱۳) نیز از شاعران نوپرداز معاصر محسوب می‌شود، در این نوشتار سعی شده است به این پرسش پاسخ داده شود که مهمترین شاخص‌های بیگانگی اجتماعی در شعر فروغ فرخزاد کدامند؟ روش این پژوهش از نوع، اسنادی-تحلیلی بوده است که زمینه‌ها و شرایط اجتماعی، خانوادگی زندگی فروغ، در کنار مولفه‌های بیگانگی اجتماعی (احساس تنهایی، پوچی و بی‌معنایی، افسردگی، بی‌هنجاری، انزوای اجتماعی، دورویی، یاس و ناتوانی و...) در شعر وی مورد مطالعه قرار گرفته است که در این بین، شاخص‌های احساس تنهایی (انزوا)، ناتوانی (بی‌قدرتی) و یاس بیشتر از سایر شاخص‌ها تکرار شده است.

واژگان کلیدی: بیگانگی اجتماعی، شاخص‌ها، شرایط اجتماعی و خانوادگی، شعر، فروغ فرخزاد.

a.tofighianfar@yahoo.com

Dr_bizhanzare@yahoo.com

ali.seraj78@yahoo.com

Hdaneshpazir@yahoo.com

۱. کارشناس ارشد پژوهشگری اجتماعی و مدرس دانشگاه پیام نور.

۲. دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی.

۳. استادیار زبان و ادبیات فارسی و عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور.

۴. دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری فرهنگی و مدرس دانشگاه پیام نور.

مقدمه

این که ادبیات هر دوره‌ای را باید با توجه به اوضاع اجتماعی و سیاسی آن دوره مورد مطالعه و بررسی قرار داد، موضوعی است که در مقام نظر، کم و بیش بر سر آن توافق حاصل شده است (آجودانی، ۱۳۸۷: ۱۴۵). در ایران با انتقال قدرت به محمدرضاشاه دوره‌ی ۲۰ ساله حکومت رضاشاه پایان پذیرفت، با این وجود، دوره‌ی بسیار پر تلاطم و متحولی در جامعه‌ی ایرانی به وجود آمد و ادبیات هم دگرگون شد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، «ادبیات کارگری» و «مکتب رمانتیسیم» گسترش بیشتری یافت. در آن دوره به علت فضای باز، حس سنت‌شکنی در آثار نویسندگان و شعراء دیده شده است. این نکته که نویسنده یا شاعر خود را بخشی از جامعه ببیند یا نه، نکته‌ای در خور توجه است. به درستی هر گاه نویسنده یا هنرمند از جامعه می‌برد و در تنهایی غوطه می‌خورد، نمود این دوری از اجتماع، آگاهانه یا به صورت ناخودآگاه در شعر، نوشته یا هنرش بازتاب می‌یابد. در تمامی تاریخ‌نگامی که نویسنده سخن از هنر برای هنر می‌راند یعنی به نوعی از اجتماع رانده شده و در لاک خود غوطه می‌خورد، بی‌هیچ شبهه راه را به سوی انحراف و کژروی‌های اجتماعی می‌گشاید و تقریباً هیچ استثنایی برای آن نیست (ساروخانی، ۱۳۷۱: ۵). چالش و مسئله‌ی بیگانگی از خود و بیگانگی از اجتماع تا آن اندازه دارای اهمیت است که بسیاری از ناهنجاری‌ها و کجروی‌های اجتماعی از جمله خودکشی، اعتیاد به مواد مخدر و... با از خودبیگانگی و بیگانگی اجتماعی رابطه دارند (ستوده، ۱۳۸۹: ۷۹).

از کودتای ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۳۹ فضای شعر شروع به دگرگونی بیشتر کرد. مسائل اصلی و درون مایه‌های تازه‌ای که در قلمرو شعر این دوره حاکم بود عبارتند: از مسئله‌ی مرگ، حس جدایی از اجتماع، یاس و ناامیدی، تا جایی که غالب شعرا مرگ اندیش می‌شوند (کی‌نژاد، ۱۳۸۲: ۳۰). فروغ فرخزاد (۱۳۴۵-۱۳۱۳) شاعر همین دوره است که می‌توان این درونمایه‌ها را در شعرش به وضوح مشاهده کرد. در این نوشتار قصد بر آن بوده است تا شاخص‌ها و ابعاد نمود بیگانگی اجتماعی در شعر فروغ فرخزاد مورد بررسی و واکاوی قرار گیرد.

طرح مسئله

فروغ فرخزاد (۱۳۴۵-۱۳۱۳) یکی از شش شاعره‌ی معروف زبان فارسی و نیز یکی از سه زن مشهور ادب فارسی در دوران بعد از انقلاب مشروطیت است، بنابراین نامش در کنار نام‌های رابعه و مهستی و قره‌العین و پروین و سیمین بهبهانی به چشم می‌خورد. نکته‌ای که بر این سخن باید افزود، شباهتی است که میان سرنوشت فروغ فرخزاد و سه شاعره‌ی اول یعنی رابعه و

مهستی و قره‌العین به چشم می‌خورد و این به آن معنی است که آثار این چهار زن تحت‌الشعاع زندگی غیرعادی‌شان قرار گرفته است. روزهای کودکی تنها روزهایی است که بر آن کودک پرشور و شر(فروغ) به شادی و بی‌خبری گذشت. سال‌های نوجوانی سال‌های شگفت و رویایی کشف رازهای بلوغ، آغاز رنج و تنهایی دختر نوجوانی بود که در خانه احساس غربت و تنهایی می‌کرد و در مدرسه به جای تشویق، استعداد نویسندگی‌اش را به جد نمی‌گرفتند (مشرف‌آزاد تهرانی، ۱۳۸۴: ۳۲).

بازگشت شاعر به کودکی و آن یاد‌های شادمانه معنایی جز این ندارد که زندگی سال‌های بعد، سال‌هایی که زندگی چهره‌ی درنده‌ی خود را به او نشان داد، تلخ و رنج بار بود. اما یادکرد از روزهای کودکی یک معنای اجتماعی هم دارد: درون مایه‌ی شعر آن روزها و ای هفت سالگی دریغ بر معصومیت است. از دست رفتن معصومیت، درون مایه‌ی مسلط شعر و داستان زمانه‌ی ماست (مشرف آزاد تهرانی، ۱۳۸۴: ۳۲). این فرایند از نظر نیما فقط می‌تواند در قالب مجموعه‌ای پیچیده، ظریف، صعب‌الوصول و گریزها از تاثیر و تاثیرهای متقابل میان افراد انسانی و محیط‌های اجتماعی‌شان تصور شود (کریمی حکاک، ۱۳۸۹: ۴۲۵).

دوران مدرنیته و جامعه‌ی سرمایه‌داری همچنان که به جلو پیش می‌رود چالش‌های اساسی را برای افراد جامعه به وجود می‌آورد. چالش‌هایی که ممکن است فرد را از جامعه دور کند و در نهایت نوعی انزوا و تنهایی را برای فرد پدید آورد. از جمله چالش‌های اساسی مدرنیته، یاس اجتماعی یا حالت بی‌قدرتی در برابر ساختارهای جامعه است. یاس اجتماعی (بی‌قدرتی)، در واقع اولین مرحله‌ی بیگانگی اجتماعی است و آن مرحله‌ای است که فرد خود را در برابر ساختارهای سخت جامعه می‌بیند و این احساس به او دست می‌دهد که توانایی رفتار در درون این ساختارها را ندارد و قادر به تغییر آنها نیست. فرد در این مرحله است که از جامعه و از نظام مسلط بر آن مایوس می‌شود و قدم به قدم به انتهای فرایند بیگانگی اجتماعی نزدیک می‌شود (توفیق‌پایان‌فر و حسینی، ۱۳۹۱: ۴۶).

جامعه‌شناسی ادبیات، سه جزء لاینفک کتاب، اثر ادبی و خواندن دارد که هرکدام به طور تخصصی در شاخه‌های جامعه‌شناسی کتاب، جامعه‌شناسی آفرینش ادبی و جامعه‌شناسی خواندن مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد. امروزه یکی از وجوه قابل توجه و بسیار مهم و پیچیده در حوزه جامعه‌شناسی ادبیات، خوانش متن است (اسکارپیت، ۱۳۸۳).

درونمایه رمان خشم و هیاهوی فاکنر، سرود عاشقانه آلفرد پروفراک الیوت و ناتور دشت سالیانجر، حدیث از دست دادن معصومیت و بیگانگی انسان در جامعه‌ای از خود بیگانه است (مشرف آزاد تهرانی، ۱۳۸۴: ۳۲). پیام شعر ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد فروغ، زوال و تباهی ارزش‌های انسانی است؛ آینده در چشم شاعر تیره و تار است و دهشتناک. در جامعه‌ی درنده‌خویی که آدم‌گرگ

آدمی است، جایی برای مهرورزی و شادی نیست. شاعر از این وحشت به سال‌های شاد و بی‌خیالی کودکی پناه می‌برد. فروغ در آستانه‌ی بلوغ ناگهان آرام و تودار می‌شود، از اجتماع رانده شده و به درون پناه می‌برد. در آثار فرخ زاد شعر و زندگی به گونه‌ای تفکیکناپذیر با هم در می‌آمیزد. مایه اصلی زندگی و شعر در آغاز برای او لذت جسمانی و هوس‌های عریان بود که حاصلی جز ناکامی و شکست به بار نیاورد. شکست در زندگی اجتماعی و زندگی خانوادگی، روح وی را پس از یک دوره ناامیدی، بی‌اعتمادی، نابوری و بی‌اعتقادی نسبت به همه چیز به طغیان واداشت (یاحق‌ی، ۱۳۸۳).

احساسات منفی و تیرگی‌ها در پنج دفتر اسیر، دیوار، عصیان، تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، مفاهیمی مشترک است که بازبانی متفاوت بیان شده است و اساس اندیشه خام و پخته فروغ را تشکیل می‌دهد. این مفاهیم مشترک، که سراسر فضای دفترهای اول تا پنجم را پر کرده و با زبان‌هایی متفاوت بیان شده است، گویای افزایش تدریجی دانش فروغ فرخزاد است که در عین حال، زندگی تلخ و تار و روزگار آزاردهنده‌ای را سپری کرد. در سراسر مجموعه اشعار فروغ، یأس باشدت و ضعف‌هایی نمایان است. هرچه از اول به سوی آخر مجموعه اشعار فروغ پیش می‌رویم، این تیرگی پررنگ‌تر و مشهودتر می‌شود؛ سرانجام بدترین وضعیت در ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد مشاهده می‌شود. در دفتر اول، یأس، ناامیدی و تنهایی نیز همچون دیگر احساسات منفی که بیان شد، کاملاً فردی و ناشی از زندگی خصوصی شاعر است. نومیدی و یأس و دلزدگی از اجتماع در دفتر دوم فروغ بیشتر ناشی از شکست در عشق است. در دفتر سوم، فروغ، شهر خود را نه محلی برای برآورده شدن آرزوها، بلکه مأیوسانه، مدفن آرزوهایش معرفی می‌کند. در دفتر چهارم، فروغ یأس و بیهودگی و تنهایی را برای خود اعتیاد و عادت به شمار می‌آورد (صفایی و احمدی، ۱۳۸۹: ۲۶) در دفتر پنجم، نیز احساس بیگانگی و بیهودگی از مشخصات بارز شعر وی است. بنابراین، باید دید عمده‌ترین و مهم‌ترین شاخص‌های مفهوم بیگانگی اجتماعی در شعر فروغ کدامند؟

مفهوم بیگانگی و چارچوب نظری پژوهش

این مفهوم از مفاهیم اصلی و اساسی در جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی است این مفهوم به طور گسترده‌ای در علوم اجتماعی جهت تعیین برخی از اشکال و انواع کنش‌ها و واکنش‌ها به جریان‌ها و واقعیت‌های پیرامونی، فشارهای روانی و تحمیلات اجتماعی به کار می‌رود (محسنی تبریزی، ۱۳۷۰: ۲۵).

متفکران در تاریخ بیگانگی اختلاف‌نظر دارند، آدرنو^۱، اتزیونی^۲ و میلز^۳ معتقدند که بیگانگی پدیده‌ی خاص جامعه‌ی فوق مدرن و صنعتی است. اتزیونی می‌گوید: «جامعه‌ی صنعتی نمونه‌ی

1. Aderno
2. Etzioni
3. Mills

بارزی از جامعه‌ی بیگانه است.» سی رایت میلز معتقد است: « بیگانگی مهمترین پدیده در جامعه‌ی معاصر است» (همان: ۲۷) در حالت بیگانگی آدمی در زندگی روزمره بخشی از وجود خود را فراموش می‌کند تا بتواند به وظیفه‌ی شغلی، سازمانی خود بپردازد و یا در واقع نقش بازی کند ولی در این نقش بازی کردن از آن نوع زندگی که برای آن توانایی دارد جدا شده یا دور می‌افتد و یا بیگانه می‌شود. گروهی دیگر از متفکران نیز چون فیوتر^۱، فروم^۲، مزاروش^۳، مارکوس^۴ و کافمن^۵ آن را نه به عنوان ابداعی نو و واژه‌ای جدید که به صورت پدیده‌ای کهن و تاریخی فرض کرده‌اند. به نظر این متفکران ریشه‌های بیگانگی به نخستین دوره‌های تاریخ منظوم بر می‌گردد و آثار اولیه‌ی آن در بخش‌هایی از تاریخ فلسفی، مذهبی و اسطوره‌ای و ادبیات کهن مشهود است.

برخی از منابع، بیگانگی را بیانگر وضعیتی می‌دانند که در آن انسان‌ها تحت چیرگی محصولات یا نیروهایی قرار می‌گیرند که خودشان ساخته‌اند (قلی پور، ۱۳۸۰: ۲۶۴). و نیز می‌توان آن را مترادف با بیزاری در احساس و دورافتادگی یا جدایی فرد از دیگران، از کشور، از کار و از خدا دانست (ستوده، ۱۳۷۸: ۱۸۶).

لاور^۶ بیگانگی را به معنای تنفر و بیزاری^۷ تعریف می‌کند که بر مبنای احساس بی‌قدرتی^۸، بی‌هنجاری^۹، انزوایی^{۱۰} و بی‌معنایی^{۱۱} اندازه‌گیری می‌شود (لاور، ۲۰۰۲: ۳۷۴). مارشال^{۱۲}، بیگانگی را به منزله‌ی تنفر و بیزاری افراد از همدیگر، یا از یک موقعیت و فرایند خاص توصیف می‌کند (مارشال، ۱۹۹۸: ۱۳).

یکی از عواملی که سبب اشتها مفهوم بیگانگی و جلب توجه صاحب‌نظران به آن شد، چاپ آرای فلسفی و اقتصادی مارکس^{۱۳} جوان در سال ۱۹۳۲ بود. در نخستین نوشته‌های مارکس، مفهوم بیگانگی از مفاهیم اصلی و کلیدی است. او که به موضوعات مختلفی در بیگانگی نظیر بیگانگی از کار، دیگران و طبیعت عنایت دارد، نقطه‌ی عزیمت خود را با از خودبیگانگی^{۱۴} شروع

-
1. Future
 2. Ferom
 3. Meszaros
 4. Marcus
 5. Kaufman
 6. Lauer
 7. Estrangement
 8. powerlessness
 9. normlessness
 10. isolation
 11. meaningless
 12. Marshal
 13. Marx
 14. self- alienation

می‌کند. برای مارکس، بیگانگی مبین انفصال و جدایی انسان از خود، از کار و تولیدات خویش، از هم‌نوع، از جامعه و طبیعت است.

میچل^۱ معتقد است بیگانگی در تعریف وسیع و عام به معنای احساس انفصال جدایی و عدم پیوند ذهنی و عینی بین فرد و محیط پیرامون او (یعنی جامعه، انسان‌های دیگر، خود و...) است. به نظر میچل موضوعات بیگانگی متعددند:

الف- بیگانگی از خود^۲

ب- بیگانگی از دیگران^۳

ج- بیگانگی از جامعه و نهادهای وابسته^۴

از طرفی شکل بیگانگی نیز متنوع و متعدد است: احساس فتور و ناتوانی^۵، احساس پوچی و بی‌معنایی و انکار یا رد^۶، افسردگی^۷ و نظایر آن (محسنی تبریزی، ۱۳۷۰: ۳۲).

دورکیم^۸ از کلمه آنومی مترادف با بیگانگی استفاده می‌کند که به نوعی حالت فکری اطلاق می‌شود که در آن بوسیله اختلالات اجتماعی، فرد دچار نوعی سردرگمی در انتخاب هنجارها، تبعیت از قواعد رفتاری و احساس فتور و پوچی می‌شود (کوزر، ۱۳۷۹: ۱۰۵). هاری آلپرد پژوهشگر دورکیمی چهار کارکرد عمده دین را از نظر دورکیم به عنوان نیروهای انسجام بخش، حیات بخش، انضباط بخش و خوشبختی‌بخش طبقه‌بندی کرده است. آیین‌ها و تشریفات مذهبی مردم را گرد هم می‌آورند و به دنبال آن پیوندهای مشترکشان را تصدیق می‌بخشند و در نتیجه همبستگی اجتماعی را تحکیم می‌بخشند. اجرای مراسم مذهبی میراث اجتماعی گروه را ابقا می‌کند و ارزش‌های پایدار آن را به نسل‌های آینده انتقال می‌دهد. سرانجام دین یک کارکرد خوشبختی بخش نیز دارد؛ زیرا که با برانگیختن احساس خوشبختی در مؤمنان و احساس اطمینان به حقانیت ضروری جهان با احساس ناکامی و فقدان ایمان در آنها مقابله می‌کند. در وسیع‌ترین سطح، دین به عنوان یک نهاد اجتماعی، به رفتاری‌های وجودی انسان معنای خاصی می‌بخشد، زیرا فرد را به قلمرو فرافردی ارزش متعالی وابسته می‌سازد (کوزر، ۱۳۷۹: ۱۹۷).

به عقیده‌ی زیمل^۹ نبود اعتماد اجتماعی و افزایش فردگرایی، فاصله‌ها و کاهش ارتباطات جمعی

1. Mitchell
2. self- alienation
3. other- alienation
4. social- alienation
5. powerlessness
6. repudation
7. dejection
8. Durkheim
9. Simmel

را خلق می‌کند. اسلوب زندگی کلان شهری مستقیماً به منزله‌ی اجتماع‌زدایی است که در واقع یکی از اشکالات اساسی اجتماعی شدن است (توسلی، ۱۳۸۴: ۵۲).

فروم^۱ یک روان‌شناس با گرایش مارکسیستی است که با روان‌شناختی کردن مفهوم بیگانگی، عمدتاً متوجه از خود بیگانگی، چگونگی انفصال ذهنی و فکری فرد از خویشتن خود تحت تاثیر نیروهای بنیادی جامعه و تجارب زندگی اجتماعی است. تز اصلی فروم بر این اصل استوار است که انسان در حالت طبیعی آزادی را با خود قرین دارد ولی در به کارگیری این آزادی برای شناخت و تصور مفهوم خود کامیاب نبوده است. به نظر وی از آن جایی که فرد همواره در ایفای نقش‌های مقرر، منافع، مصالح و خواسته‌های دیگران را در نظر دارد تبدیل به سازگاری بیگانه از خود گردیده است. فروم در کتاب جامعه‌ی سالم می‌نویسد: «منظور از از خود بیگانگی، شیوه‌ای تجربی است که طی آن شخص خود را بیگانه احساس می‌کند و می‌توان گفت او نسبت به خود غریبه شده است» (محسنی تبریزی، ۱۳۷۰: ۱۵۵).

سیمن^۲ کوشیده است ضمن تعریف مفهومی از بیگانگی و مشخص نمودن سنخ‌شناسی (تیپولوژی) بیگانگی، صور و انواع تظاهرات رفتار بیمارگونه را که به نظر وی از رایج‌ترین صور کاربردی مفهومی واژه در ادبیات جامعه‌شناسی و روان‌شناسی هستند، نشان دهد (محسنی تبریزی، ۱۳۷۰: ۱۵۱).

الف) بی‌قدرتی^۳: عبارتست از احتمال یا انتظار متصور از سوی فرد در قبال بی‌تاثیری عمل خود. ب) بی‌معنایی^۴: این شکل از بیگانگی به نظر سیمن زمانی مشهود است که فرد در باور و عقیده دچار ابهام و تردید است یعنی نمی‌تواند به چیزی اعتقاد داشته باشد. ج) بی‌هنجاری^۵: به عقیده‌ی سیمن احساس بی‌هنجاری حالتی است که فرد احساس می‌کند که برای رسیدن به هدف‌های ارزنده‌ی خود نیاز به وسایل نامشروع دارد. د) انزوای اجتماعی^۶: واقعیتی فکری است که فرد در آن عدم تعلق و وابستگی را با ارزش‌های مرسوم جامعه احساس می‌کند. احساس انزوای اجتماعی از نظر سیمن به مفهوم قابلیت سازگاری فرد با زمینه‌ی اجتماعی خویش نیست، بلکه میزان انفکاک فکری فرد از استانداردهای فرهنگی است. ه) تنفر یا نفرت از خویشتن^۷: در وضعیتی که فرد کار می‌کند، به ارزش واقعی کار خود آگاه نباشد و از نتایج کار خود متمتع نگردد که نتیجه آن زوال و از دست رفتن مفهوم واقعی کار و آغاز نغی خود و تولید

1. Ferom
2. Seeman
3. powerlessness
4. meaninglessness
5. normlessness
6. social isolation
7. self-aversion

است در چنین وضعیتی فرد از شانس و خدمت لازم برای تولید و خلق محصولی که او را راضی و خرسند سازد، برخوردار نیست و به نوعی احساس انزجار از روابط اجتماعی تولیدی گرفتار است. (و خود غریبگی^۱: به معنای غربت از خویشتن است (محسنی تبریزی: ۱۵۲-۱۵۱).

فردینبرگ^۲ در بررسی علل نارضایتی، توجه خود را عمدتاً معطوف به علل نارضایتی نسل جوان می‌کند، به نظر وی محیط آموزشی و شرایط تحصیلی فرد، زندگی خانوادگی و ارتباطات فامیلی و نیز کسانی نظیر گروه همسالان که فرد با آنها در کنش متقابل به سرد می‌برد از علل و عوامل بروز احساس بیگانگی در نسل جوان است. فردینبرگ در پژوهش‌های تجربی خود در باب علل بیگانگی نسل جوان، بر این فرض کل تاکید دارد که فرد نارضایتی خود را به صورت جداگانه و ناسازگارانه در قبال ارزش‌ها هنجارها و ضوابط اجتماعی نهادینه شده بروز می‌دهد و در مقابل آن، ژستی دفاعی همراه با احساس نفرت، بدبینی، انفعال و بی‌تفاوتی می‌گیرد.

روش‌شناسی

در پژوهش حاضر با توجه به موضوع مورد بررسی، روش پژوهش، روش تحلیل محتواست. تحلیل محتوا که گاهی به آن متن کاوی^۳ نیز گفته می‌شود، یک روش معیار در علوم اجتماعی برای مطالعه محتوای ارتباط است. بدین‌سان می‌توان گفت که تحلیل محتوا به مطالعه‌ی وسایل ارتباط انسانی نظیر کتابها، تارنماها (وب سایتها)، نقاشیها، فیلمها، قوانین و نظایر اینها می‌پردازد. « تحلیل محتوا یک تحلیل خلاصه‌کننده است که به روش علمی متکی (مشمتمل بر توجه به عینیت- میان ذهنیت^۴، یک طرح پیش آیند، پایایی، اعتبار، تعمیم‌پذیری، تکرارپذیری و فرضیه آزمایی) است و به انواع متغیرهایی که ممکن است سنجیده شوند یا بافتی که در آن پیامها ساخته یا ارائه می‌شوند، محدود نمی‌شود» (میرزایی، ۱۳۸۸: ۴۱۶).

جامعه پژوهش

جامعه‌ی پژوهش در این تحقیق عبارتست از کلیه‌ی دفاتر شعری آزاد فروغ که شامل پنج دفتر به نامهای اسیر، دیوار، عصیان، تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، هستند.

نگاهی به زندگی و آثار فروغ و نگرش وی درباره‌ی مردم جامعه

فروغ فرخزاد در دی ماه ۱۳۱۳ هجری-شمسی در تهران متولد شد. شانزده ساله بود که به یکی

1. self-estrangement
2. Ferdinberg
3. textual analysis
4. inter-subjectivity

از بستگان مادرش، پرویز شاپور علاقمند شد و آن دو با وجود مخالفت خانواده‌هایشان با هم ازدواج کردند (مشرف آزاد تهرانی، ۱۳۸۴). چندی بعد به ضرورت شغل همسرش به اهواز رفت و نه ماه بعد تنها فرزند آنان کامیار دیده به جهان گشود. از این سال‌ها بود که به دنیای شعر روی آورد و برخی از سروده‌هایش در مجله‌ی خواندنی‌ها به چاپ رسید. زندگی مشترک او بسیار کوتاه بود و به دلیل اختلافاتی که با همسرش پیدا کرد به زودی به متارکه انجامید و از دیدار تنها فرزندش محروم شد که این جریان بعداً در شعر او نیز نمود پیدا کرد. نخستین مجموعه شعر او به نام اسیر به سال ۱۳۳۱ در حالی که تنها هفده سال بیشتر نداشت، از چاپ درآمد. دومین مجموعه‌اش به نام دیوار را در بیست و یک سالگی چاپ کرد و به دلیل پارهای گستاخی‌ها و سنت‌شکنی‌ها مورد نقد و سرزنش قرار گرفت. بیست و دو سال بیشتر نداشت که به رغم آن ملامت‌ها، سومین مجموعه شعرش عصیان از چاپ درآمد. در مجموعه‌های اسیر، دیوار و عصیان بدون پرده‌پوشی و بی‌توجه به سنت‌ها، اخلاق و ارزش‌ها، احوال و احساسات زنانه خود را که در واقع زندگی تجربی اوست، توصیف می‌کند. اندوه و تنهایی و ناباوری و ناامیدی که ناشی از سرخوردگی در عشق و نیز رؤیاهای بیمارگونه و تخیلی اوست، اشعار او را فرا می‌گیرد که در مجموعه عصیان در واقع به همه چیز عصیان می‌کند. فروغ از سال ۱۳۳۷ به همراه ابراهیم گلستان نویسنده و هنرمند آن زمان به کارهای سینمایی پرداخت. چهارمین مجموعه شعر فروغ تولد دیگر بود که در زمستان ۱۳۴۳ به چاپ رسید. زبان شعر در این مجموعه و نیز در ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد که بعد از مرگ او منتشر شد، زبان مشخصی است با هویت مخصوص به خود او که ژرفای شعر و تفکرات شاعر را به گونه‌ای نوین نشان داده است.

فروغ در جای جای اشعارش از مردم سخن گفته است، از مردمی بد اقبال و مفلوک که به فساد رهنمون گشته و شهر را پر کرده‌اند. او بر این باور است: « میان این همه آدم‌های جورواجور آنقدر احساس تنهایی می‌کنم که گاهی گلویم می‌خواهد از بغض پاره شود. حس خارج از جریان بودن دارد خفهام می‌کند. کاش در جای دیگر متولد شده بودم جایی نزدیک به مرکز حرکات و جنبش‌های زنده.»

با توجه به این که زادگاه فروغ شهر تهران بوده و ارتباطات در کلان شهری مانند تهران ارتباطی است کاملاً سطحی و مانند دو شیء، فرد احساس پوچی می‌کند چرا که هیچ نوع همبستگی عاطفی و انسانی در بین ساکنان شهری بزرگ وجود ندارد. فروغ در شعر عصیان به این هیچی و پوچی اعتراف می‌کند:

«ترس ترسان در پی آن پاسخ مرموز/سر نهادم در رهی تاریک و پیچاپیچ/ سایه افکندی بر آن پایان و دانستم/ پای تا سر هیچ هستم، هیچ هستم، هیچ» (دفتر عصیان: ۱۹۶).

در این وضعیت شخصیت فرد گسسته شده، انسان احساس انسجام و تبلور شخصیت نمی‌کند. او می‌گوید:

«بر او ببخشاید/ بر او که از درون متلاشی است/ اما هنوز پوست چشمانش از تصور ذرات نور می‌سوزد/ و گیسوان بیهوده‌اش/ نومیدوار از نفوس نفس‌های عشق می‌لرزند» (دفتر تولدی دیگر: ۳۶).

فروغ که به شدت از محیط پیرامونش به تنگ آمده از حس تنفر نسبت به مردم و ریاکاری آنها می‌گوید: «... و این جهان پر از صدای گام‌های مردمی است/ که همچنان که ترا می‌بوسند/ در ذهن خود طناب‌دار تورا می‌بافند» (دفتر ایمان بیاوریم به ... ۱۹).

وی اعتقاد دارد که از آشنایان باید گریخت، خنجر آنان همیشه بر پشت آدمی فرو می‌رود ولی هیچ گریزی نیست، یا باید گریخت یا باید ماند و گریست او نیز به همین درد مبتلاست و دل بیمارش را بر دوش می‌گیرد و می‌گریزد: «...ز جمع آشنایان می‌گریزیم/ به کنجی می‌خزم آرام و خاموش/ نگاهم غوطه ور در تیرگی‌ها/ به بیمار دل خود می‌دهم گوش» (دفتر اسیر: ۲۴). و باز دورویی و بیگانگی گریبانگیر اوست:

«...گریزانم از این مردم که با من/ به ظاهر همدم و یکرنگ هستند/ ولی در باطن از فرط حسادت/ به دامنم دو صد پیرایه بستند/ از این مردم که تا شعرم شنیدند/ به رویم چون گلی خوشبو شکفتند/ ولی آندم که در خلوت نشستند/ مرا دیوانه‌ای بدنام گفتند» (دفتر اسیر: ۲۵).
دل غمدیده‌ او پیوسته از بیگانگی‌ها در تاب و تب است:

«دل من... ای دل دیوانه‌ی من/ که می‌سوزی ازین بیگانگی‌ها/ مکن دیگر زدست دوست فریاد/ خدا را بس کن این دیوانگی‌ها» (همان: ۲۵).

فروغ می‌گوید: «من هرگز در زندگی راهنمایی نداشتم، کسی مرا تربیت روحی و فکری نکرده است هرچه دارم از خودم دارم و هرچه ندارم همه‌ی آن چیزهایی است که می‌توانستم داشته باشم اما کج روی‌ها خودشناسختن‌ها و بن بست‌های زندگی نگذاشته که به آنها برسیم». لازم به ذکر است که ازدواج ناموفق فروغ، بی‌شک در آثار و سخنان فروغ بی‌تاثیر نبوده است.

محیط و شرایط اجتماعی - سیاسی

در دوره‌ای که فروغ پا به عرصه‌ی گیتی نهاد و حتی جامعه‌ی کنونی ما، هنوز که هنوز است، زن را محدودتر از مرد دانسته و بیشتر امتیازات را برای مرد در نظر می‌گیرد. روی هم رفته وضعیت کلی جامعه‌ی آن روز و مبارزه‌ی مسلحانه در آن سال‌ها، مفهوم مبارزه و بینش اجتماعی نسل جوان یعنی اکثریت جامعه را دگرگون کرد (کی نژاد، ۱۳۸۲: ۳۸). با این جنگ مسلحانه جو سیاسی، اجتماعی، روحی و طرز تلقی مردم از مبارزه عوض شد و طبعاً شعرا نیز از این

فضای ارغوانی آمیخته به دود مسلسل تاثیر پذیرفتند. اغلب شعرای پس از نیما لزوم تحول در اجتماع را حتی به شکل ملموس تر از نیما نشان دادند. آنان بر این باورند که وظیفه هنرمند و شاعر اصیل این نیست که امید بی پایه در دل مردم بپروراند، بلکه نخستین وظیفه‌ی آنان این است که تا حد امکان دردهای اجتماعی، زشتی، وحشت و جنون حاکم بر محیط را بنمایانند. در کنار این اندیشه‌ها، گاه پوچ انگاشتن حیات، یاس، جبر، دلزدگی، اندیشه‌ی مرگ یا افراط در کامجویی و مظاهر زندگی جسمانی در هنر معاصر راه یافته که از جهاتی ارمغان غرب و جنگ جهانی و نیز صنعت غرب بوده و از سویی نمودار افکار و آلام برخی از مردم این عصر و گاه تنهایی انسان است (کی نژاد، ۱۳۸۲: ۳۸). این از درون مایه‌های شعر این دوره است که در زمینه‌های فکری و فرهنگی جامعه‌ی این عصر شروع می‌شود و پس از آن در شعر انعکاس می‌یابد. درون مایه‌ها و موضوعات شعر مشروطه را به طور عام می‌توان در زیر چند عنوان اصلی انتقادهای اجتماعی و سیاسی، آزادی، وطن و مدنیت غربی مورد بحث قرار داد (آجودانی، ۱۳۸۷: ۲۱۰).

ساختار سیاسی- اجتماعی و اقتصادی- فرهنگی شکل گرفته از ماهیت حکومت سلطنتی و سلطه جوی پهلوی دوم از یک سو و درآمد حاصل از فروش نفت از سوی دیگر، دو نمود مشهود در جامعه داشت، یکی بی‌بندوباری، تجمل‌گرایی و اشرافی‌گری و دیگری قدرت‌طلبی، استبدادی‌گری و منفعت‌جویی. این هر دو جامعه را به بستری آرام برای ارتشاء و فساد تبدیل می‌کرد. فروغ در چنین جامعه‌ی نامساعد و ناهنجاری که دشمنی، بدگمانی، تظاهر، بی‌اعتمادی، بی‌عدالتی و حقارت از ویژگی‌های آشکارش بود، می‌زیست (کراچی، ۱۳۷۶: ۲۳ و ۲۴). منتقدان بر این باورند که فرهنگ مسلط در بسیاری از جوامع، مردسالارانه است و این فرهنگ مسلط مردانه، بسیاری از خرده فرهنگ‌ها و از جمله زنان را به حاشیه رانده است. با این حال در طول تاریخ شاهد حضور نویسندگان و شاعران زنی هستیم که با وجود فضل و دانشی که داشتند گهگاه قربانی فرهنگ مسلط مردانه شده‌اند (غذامی، ۱۳۸۷). تئوریسین‌های فمینیست عقیده دارند که زنان در ادبیات مردسالار، موجودی وابسته و قربانی به تصویر کشیده شده‌اند (گرت، ۱۳۸۲). بنابراین شرایط اجتماعی و جامعه مرد سالار آن زمان او را به یأس و بدبینی می‌کشاند. او در مقام یک زن آن قدر از اجتماع نابسامان خود آزار دیده و از اوضاع ناخشنود است که در بیشتر اشعارش، در پشت مضمون‌های ظاهری، یک درد عمیق و باطنی را نیز می‌توان احساس کرد. او در بسیاری از اشعارش به سراغ نیمه پنهان خود رفت و گوشه‌هایی از این خلوت را بیان کرد. بنابراین شعر فرخزاد حکایت دل و روانی است که از بودن خود سخت آزرده است و همواره در پی پاسخ به پرسش وهم آلود و سنگینی چونچگونه بودنو چگونه زیستن است. شعرهایش هم ایمان او را به فردا نمایش می‌دهد و هم از نقض ایمان دروی

حکایت می‌کند. روح، بی‌تاب است و ذهن در پیچ و تابهای زبان و کلام سرگردان (عابدی، ۱۳۷۷).

«سخنی بایدگفت / چه فراموشی سنگینی / ... / آه / در سر من چیزی نیست / جز چرخش ذرات غلیظ سرخ / و نگاهم / مثل یک حرف دروغ شرمگین است و فرو افتاده ... / من دلم می‌خواهد / که به طغیانی تسلیم شوم / من دلم می‌خواهد / که ببارم از آن ابر بزرگ / من دلم می‌خواهد / که بگویم نه نه نه» (تولدی دیگر: ۷۰۳).

او برخلاف موقعیت زن در جامعه‌ی سنتی ایران، نخست زنی عاشق و سرکش را تصویر کرد که در جامعه‌ی اخلاقی با تکفیر و تحقیر روبرو شد و سپس تصویری از زن اندیشمند، ارائه داد که هویت خویشتن را می‌شناخت و پیرو الگوهای متعارف نبود. اما «زن بزرگ از دید فمینیست کسی است که برای فرار از دیگری بودن، می‌بایست، نخست، تعریفی از زن بودن خویش با تمام عناصر و سازه‌های نوین عرضه کند، سازهایی که دیگر بودن، شیء بودن و دوم بودن و خوار مرد بودن در آن نگنجد.» به عبارت بهتر، فمینیست در نظر غربیان، فردی است که اصل و اساس همه‌ی خلقت را زن بداند و بر این باور که زنان همواره در تاریخ مورد ستم‌قرار گرفته‌اند. فروغ بر این باور است که در ایران هم چون بسیاری از کشورهای دیگر، مردسالاری رایج است و در جای جای آن، زنان مورد ظلم و ستم واقع شده‌اند. او در اشعارش برخی از این موارد را بیان کرده است. با توجه به این که گاه این توصیف‌ها همان مطالبی است که مورد نظر فمینیست‌ها است:

«آیازمان آن نرسیده است / که این دریچه باز شود، باز، باز، باز / که آسمان ببارد / و مرد بر جنازه‌ی مرده‌ی خویش / زاری کنان نماز بگذارد.» (تولدی دیگر: ۷۰۱)

«در شعر فروغ، تعبیر مبارزاتی و طبقاتی را با توجه به شاخص‌های روشن زمانه‌اش (جامعه پهلوی) می‌توان درک کرد (ابوالحسن تنهایی، ۱۳۹۲). وی در شعر ای مرز پر گوهر، هویت تاریخی، ملی و اجتماعی را نقد می‌کند و دیگر چیزی برای آنکه بتوان به آن تکیه کرد، باقی نمی‌گذارد. او به ناهمپی مردم و جغرافیای سیاسی تهران اشاره کرده و از جایی که در آن به دنیا آمده است حرف می‌زند. «من در میان توده سازنده‌ای قدم به عرصه هستی نهاده‌ام / که گرچه نان ندارد، اما به جای آن / میدان دید باز و وسیعی دارد / که مرزهای فعلی جغرافیایی‌اش / از جانب شمال، به میدان پر طراوت و سبز تیر / و از جنوب، به میدان باستانی اعدام / و در مناطق پر ازدحام، به میدان توپخانه رسیده است» (دفتر تولدی دیگر: ۳۸۰). در تمام این شعر، فروغ با کنایه حرف می‌زند و نقدهای بسیاری را به جامعه وارد می‌کند و با لحن تمسخرآمیزی از سوابقتاریخی ۲۵۰۰ ساله و معضلات اجتماعی می‌گوید. او بر خلاف دیگر شاعران در جامعه تنها گل و بلبل را نمی‌بیند و از شرایط آرمانی حرف نمی‌زند؛ او واقعیت را دیده و از غبار پهن و

بوی خاکروبه و ادرار سخن می‌گوید. وقتی می‌گوید «دلم می‌خواهد گیس دختر سید جواد را بکشم»، از نفرت طبقاتی حرف می‌زند. برای روشنفکر بودن حتما نباید کلمات سخت داشته باشیم؛ خوابیدن روی پشت بام، مزه پپسی، سینمای فردین، باغ ملی و غیره همه نمونه‌هایی از لذت‌های کوچک، ساده و عامیانه‌ای هستند که برای یک طبقه در حکم آرزو است» (ابوالحسن تنهایی، ۱۳۹۲).

فروغ به عنوان نماینده زنان در جامعه مرد سالار عصر خود از تزیین حقوق زنان شکایت کرده و به انعطاف‌ناپذیری، جزم اندیشی و تک صدایی و عدالت‌گریزی نظام حاکم اعتراض می‌کند (باقری خلیلی و حقیقی، ۱۳۹۳: ۴۴).

شاخص‌های بیگانگی اجتماعی

الف) احساس تنهایی و انزوا

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های بیگانگی از اجتماع در جامعه‌شناسی، احساس تنهایی در فرد است، به طوری که فرد در جامعه پناهی برای خود نمی‌یابد. با تحلیل شعر فروغ، می‌بینیم که این احساس در شعر او خود را به طرق مختلف نشان داده است که به خاطر حجم محدود مقاله فقط به چند نمونه اشاره می‌شود:

«می‌بندم این دو چشم پرآتش را/ تا بگذرم ز وادی رسوایی/ تا قلب خامشم نکشد فریاد/ رو می‌کنم به خلوت و تنهایی» (دفتر اسیر، ۴۳۴).

«و این منم/ زنی تنها/ در آستانه فصلی سرد/ در ابتدای درک هستی آلوده زمین / و یاس ساده و غمناک آسمان/ و ناتوانی این دست‌های سیمانی.» (دفتر ایمان بیاوریم به...، ۷۶۵)

«آن روزها رفتند/ و دختری که گونه‌هایش را/ با برگ‌های شمعدانی رنگ می‌زد، آه/ اکنون زنی تنهاست/ اکنون زنی تنهاست» (دفتر تولدی دیگر، ۶۲۴).

«ای سینه در حرارت سوزان خود بسوز/ دیگر سراغ شعله‌های آتش زمن مگیر/ می‌خواستم که شعله شوم سرکشی کنم/ مرغی شدم به کنج قفس بسته و اسیر» (دفتر اسیر، ۴۵۳).

«ز جمع آشنایان می‌گریزیم/ به کنجی می‌خزم آرام و خاموش/ نگاهم غوطه‌ور در تیرگیها/ به بیمار دل خود می‌دهم گوش (دفتر اسیر، ۲۴)».

تنهاتر از یک برگ/ با بار شادی‌های مه‌جویم / در آبهای سبز تابستان / می‌رانم آرام/ تا سرزمین مرگ/ تا ساحل غم‌های پاییزی (تولدی دیگر: ۳۵).

ب) احساس پوچی، بیهودگی و بی‌معنایی

این نیز یکی دیگر از شاخص‌های بیگانگی اجتماعی است که کمابیش در شعر فروغ نمود یافته

است و فقط به نمونه‌هایی در زیر اشاره می‌شود:

«مرگ من روزی فرا خواهد رسید/ روزی از این تلخ و شیرین روزها/ روز پوچی همچو روزان دگر/ سایه‌ای ز امروزها، دیروزها» (دفتر عصیان، ۶۱۴).

«اینجا ستاره‌ها همه خاموشند/ اینجا فرشته‌ها همه گریانند/ این جا شکوفه‌های گل مریم/ بی قدرتر ز خار بیابانند» (دفتر عصیان، ۵۸).

«ترس ترسان در پی آن پاسخ مرموز/ سر نهادم در رهی تاریک و پیچاپیچ/ سایه افکندی بر آن پایان و دانستم/ پای تا سر هیچ هستم، هیچ هستم، هیچ» (دفتر تولدی دیگر، ۷۰۶).

«افسوس/ من مرده‌ام/ و شب هنوز هم/ گویی ادامه همان شب بیهوده است!...» (دفتر تولدی دیگر، ۷۰۸).

«ای هفت سالگی/ ای لحظه شگفت عزیمت/ بعد از تو هر چه رفت/ در انبوهی از جنون و جهالت رفت/ بعد از تو پنجره که رابطه‌ای بود سخت زنده و روشن/ میان ما و پرنده، میان ما و نسیم/ شکست، شکست، شکست...» (دفتر ایمان بیاوریم به...، ۷۸۲).

«زندگی مانند خیابانی است که هر روز زنی با زنبیل آن را طی می‌کند...» (دفتر ایمان بیاوریم به...، ۷۸۸).

پ) احساس افسردگی، غم و پژمردگی

نگاهی اجمالی به زندگی شعری زن در ایران نشان می‌دهد احساس افسردگی و پژمردگی لاقلم در برهه‌ای از زمان در شعر آنان نمود یافته است که عامل اصلی آن را می‌توان به عدم سنخیت بین دنیای ذهنی رمانتیک، تخیلی و شاعرانه زنان و واقعیت‌های اجتماعی، مربوط دانست که این احساس غم، پژمردگی و... در شعر فروغ نیز پدیدار شده است:

«از چهره‌ی طبیعت افسونکار/ بر بسته‌ام دو چشم پر از غم را/ تا ننگرد نگاه تب آلودم/ این جلوه‌های حسرت و ماتم را» (دفتر اسیر، ۴۴۹).

«منم آن مرغ، آن مرغی که دیری است/ به سر اندیشه‌ی پرواز دارم/ سرودم ناله شد در سینه‌ی تنگ/ به حسرت‌ها سر آمد روزگارم» (دفتر اسیر، ۴۵۸).

«من گل پژمرده‌ای هستم/ چشم‌هایم چشمه‌ی خشک کویر غم» (دفتر دیوار، ۵۷۰).

«این درد را چگونه توانم نهان کنم/ آن دم که قلبم از توبه سختی رمیده است/ این شعرها که روح ترا رنج داده است/ فریادهای یک دل محنت کشیده است» (دفتر اسیر، ۴۶۹).

«دل‌م گرفته است/ دل‌م گرفته است/ به ایوان می‌روم و انگشتانم را / بر پوست کشیده‌ی شب می‌کشم/ چراغ‌های رابطه تاریکند/ چراغ‌های رابطه تاریکند» (دفتر تولدی دیگر، ۷۶۰).

«نرم نرمک خدای تیره غم/ می‌نهد پا به معبد نگاهم/ می‌نویسد به روی هر دیوار/ آیه‌هایی همه

سیاه سیاه» (دفتر تولدی دیگر، ۶۳۶).

ت) احساس دورویی و ریاکاری

این شاخص بیشتر از ویژگی‌ها و ساختار اجتماعی-سیاسی دوره فروغ متأثر است. در جای جای شعر فروغ، مواردی از این شاخص‌ها به چشم می‌خورد:

«گفتم قفس ولی چه بگویم که پیش از این / آگاهی از دورویی مردم مرا نبود / دردا که این جهان فربای نقش باز / با جلوه و جلای خود آخر مرا ربود» (دفتر اسیر، ۴۶۹).

«ای ستاره‌ها مگر شما هم آگهید / از دورویی و جفای ساکنان خاک / کین چنین به قلب آسمان نهان شدید / ای ستاره‌ها، ستاره‌های خوب و پاک» (دفتر اسیر، ۴۹۲).

«اینجا نشسته بر سر هر راهی / دیو دروغ و ننگ و ریاکاری / در آسمان تیره نمی‌بینم / نوری ز صبح روشن بیداری» (دفتر عصیان، ۵۸۳).

«با این گروه زاهد ظاهر ساز / دانم که این جدال نه آسان است / شهر من وتو طفلک شیرین‌ام / دیری است که کاشانه شیطان است» (دفتر عصیان، ۵۸۴).

«شاید این را شنیده‌ای که زنان / در دل آری و نه به لب دارند / ضعف خود را عیان نمی‌سازند / راز دار و خموش و مکارند» (دفتر دیوار، ۵۴۱).

«من از جهان بی‌تفاوتی فکرها و حرف‌ها و صداها می‌آیم / و این جهان به لانه ماران مانند است / و این جهان پر است از صدای مردمانی که هم چنان که ترا می‌بوسند طناب‌دار ترا در ذهن خود می‌بافند!» (دفتر ایمان بیاوریم به...، ۷۷۳).

ث) احساس ناامیدی، یاس و ناتوانی

احساس یاس، ناامیدی و ناتوانی نیز در شعر فروغ کمابیش نمود دارد که در زیر به مواردی اشاره می‌شود:

«زیر پایم بوته‌های خشک با اندوه می‌نالند / چهره‌ی خورشید در شهر ما سخت تاریک است! / خوب می‌دانم که دیگر نیست امیدی / من گل پژمرده‌ای هستم / چشم‌هایم چشمه‌ی خشک کویر غم» (دفتر دیوار، ۵۷۰).

«من به نومیدی خود معتادم / گوش کن / وزش ظلمت را می‌شنوی؟!» (دفتر تولدی دیگر، ۶۳۸).

«در آستانه فصلی سرد / چگونه می‌شود به آن کسی که می‌رود / این سان صبور، سرگردان، سنگین / فرمان ایست داد / چگونه می‌شود به مرد گفت که او هرگز زنده نبوده است / او هیچ وقت زنده نبوده است!...» (دفتر ایمان بیاوریم به...، ۷۶۷).

«و این منم / زنی تنها / در آستانه فصلی سرد / در ابتدای درک هستی آلوده زمین / و یاس ساده

و غمناک آسمان/ و ناتوانی این دست‌های سیمانی» (دفترایمان بیاوریم به...، ۷۶۵).
 «نه چراغی است در آن پایان/ هر چه از دور نمایان است/ شاید آن نقطه نورانی/ چشم گرگان
 بیابان است!...» (دفترعصیان، ۶۰۳).
 «من غریبانه به این خوشبختی می‌نگرم/ خورشید مرده بود/ خورشید مرده بود/ و فردا در ذهن
 کودکان/ مفهوم گنگ گمشده‌ای داشت/ آنها غرابت این لفظ کهنه را/ در مشق‌های خود/ با
 لک‌های درشت سیاهی تصویر می‌نمودند» (دفتر تولدی دیگر، ۷۰۱).
 فروغ در دو دفتر شعر آخرش بیش از پیش از نفهمیده شدن توسط جامعه سرود؛ او در شعر
 «پرنده مردنی است» ناامیدی‌اش را آشکارا بیان می‌کند.
 «دل‌م گرفته است/ دل‌م گرفته است/ به ایوان می‌روم و انگشتانم را/ بر پوست کشیده‌ی شب
 می‌کشم/ چراغ‌های رابطه تاریکند/ چراغ‌های رابطه تاریکند/ کسی مرا به آفتاب/ معرفی نخواهد
 کرد/ کسی مرا به میهمانی گنجشک‌ها نخواهد برد/ پرواز را بخاطر بسپار/ پرنده مردنی است»
 (دفتر ایمان بیاوریم به...: ۴۴۲-۴۴۱).

س) هنجارگریزی

شاعر گاه حریم باورهای تثبیت شده عقیدتی در جامعه را در می‌نوردد و سخنانی متعارض با
 باورهای عمومی بر زبان می‌راند:
 «بارالها! حاصل این خودپرستی چیست؟/ ما که خود افتادگان زار و مسکینیم/ ما که جز نقش
 تو در هر کار و هر پندار/ نقش دستی، نقش جادویی نمی‌بینیم» (دفتر عصیان: ۲۰).

ش) احساس نفرت، بدبینی و سایر شاخص‌ها

سایر شاخص‌های بیگانگی از اجتماع نیز در شعر فروغ نمود دارد (البته نه به اندازه‌ی
 شاخص‌هایی که اشاره شد)، که به علت حجم محدود مقاله از آوردن شاهد و مثال امتناع
 می‌شود.

اگر بخواهیم به یکی از شعرهای کلیدی فروغ که تقریباً بیشتر یا تمام شاخص‌های مذکور را در
 بطن خود جای داده است و اوج بیگانگی از اجتماع در آن موج می‌زند اشاره کنیم، باید به این
 شعر اشاره شود:

«من از جهان بی‌تفاوتی فکرها و حرف‌ها و صداها می‌آیم/ و این جهان به لائۀ ماران مانند است/
 و این جهان پر است از صدای مردمانی که هم چنان که ترا می‌بوسند، طناب‌دار ترا در ذهن
 خود می‌یافتند!» (دفترایمان بیاوریم به...، ۷۷۳).

در نهایت، بیگانگی، ناامیدی و دلزدگی فروغ از انسان‌ها و جامعه انسانی او را به میل به یکی

شدن با طبیعت می‌کشاند. او بیش از اینکه با زن همسایه همذات پنداری کند، با عناصر طبیعت همذات پنداری می‌کند؛ در کنار پنجره می‌ایستد و با آفتاب رابطه برقرار می‌کند. او در شعر «تنها صداست که می‌ماند»، چنین می‌سراید:

«من از سلاله درختانم/ تنفس هوای مانده ملولم می‌کند/ پرنده‌ای که مرده بود به من پند داد که پرواز را بخاطر بسپارم/ نهایت تمامی نیروها پیوستن است، پیوستن/ به اصل روشن خورشید/ و ریختن به شعور نور/ طبیعی است/ که آسیاب‌های بادی می‌پوسند/ چرا توقف کنم؟/ من خوشه‌های نارس گندم را/ به زیر پستان می‌گیرم/ و شیر می‌دهم.../ در سرزمینقدکوتاهان/ معیارهایسنجشهمیشه بر مدار صفر سفر کرده‌اند/ چرا توقف کنم؟/ من از عناصر چهارگانه اطاعت می‌کنم» (دفتر ایمان بیاوریم به...: ۴۳۹).

نتیجه‌گیری

در این نکته که فروغ فرخزاد، یکی از تأثیرگذارترین شاعران زن در ایران دوران معاصر است، هیچ شکی نیست. نگاه فرخزاد به زندگی و شعر، نگاهی خاص بود، تا آنجا که در میان شاعران معاصر، خاصه پیروان نیما، اگر نگوییم بی‌مانند، دست کم تا امروز کم نظیر و مشخص باقی مانده است، اما این نکته که فروغ و شعر او در مقطع یا مقاطعی از زمان، موضوع بیگانگی از اجتماع و فعالیت‌های اجتماعی را منعکس می‌کنند، قابل تأمل است. براساس این نوشتار، مهمترین مؤلفه‌ها و شاخص‌هایی که در خصوص مفهوم بیگانگی اجتماعی در شعر فروغ به چشم می‌خورد، عبارتند از احساس تنهایی و انزوا؛ احساس پوچی و بی‌معنایی، احساس ناتوانی، ناامیدی و یاس، حس دورویی و ریاکاری بین انسانها، هنجارگریزی، احساس افسردگی، غم و پژمردگی و... که در این بین احساس تنهایی و انزوا، احساس یأس و ناتوانی (بی‌قدرتی)، و ریاکاری انسان‌ها در شعر وی نمود بیشتری یافته و برجسته‌تر شده است. با توجه به اینکه فروغ در برهه‌ای از زمان می‌زیست که معیارهای زن بودن از منشور ساختارهای پدرسالار جامعه می‌گذشت و دوران پرتلاطم و خاصی را در زمان کودکی تا بلوغ و ازدواج (با لحاظ کردن روحیه شاعرانه و خاص وی)، طی کرده است، او بیگانه و ناامید از جامعه‌ای است که مردمش را چنان می‌پروراند که زنان را پست‌تر از مردان می‌داند و آنان را به ابروهایی تقلیل می‌دهد که مردی باید مالکشان شود. در نهایت، ناامیدی و دلزدگی فروغ از انسان‌ها و جامعه انسانی او را به میل به یکی شدن با طبیعت می‌کشاند. او بیش از اینکه با انسان‌های پیرامون همذات پنداری کند، با عناصر طبیعت همذات پنداری می‌کند؛ در کنار پنجره می‌ایستد و با آفتاب رابطه برقرار می‌کند. در مجموع شاخص‌های بیگانگی اجتماعی در دو دفتر اسیر و تولدی دیگر در قیاس با سایر دفترهای شعری وی بیشتر بازتاب یافته است که نمود بیگانگی اجتماعی در شعر وی برآمده از

ساختار و اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بسته و نیز شرایط خاص تربیتی و زندگی شخصی وی بوده است.

منابع

- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۷) *یا مرگ یا تجدد دفتری در شعر و ادب مشروطه*، تهران: نشر اختران.
- ابوالحسن تنهایی، حسین (۱۳۹۲) «سلسله نشستهای جامعه‌شناسی هنر و ادبیات با موضوع نگاه جامعه‌شناختی به فروغ فرخزاد»، *پایگاه تحلیلی خبری خانواده و زنان*، ص ۳ تا ۳۱، قابل دسترس در اینترنت: <http://mehrkhane.com/fa/news>.
- ال بیکر، ترز (۱۳۷۷) *نحوه انجام تحقیقات اجتماعی*، ترجمه‌ی هوشنگ نایبی، تهران: انتشارات روش.
- اسکارپیت، روبر (۱۳۸۶) *جامعه‌شناسی ادبیات*، ترجمه مرتضی کتبی، تهران: نشر سمت.
- باقری خلیلی، علی اکبر و حقیقی، مرضیه (۱۳۹۳) «گفتگو در شعر فروغ فرخزاد با تکیه بر منطق مکالمه میخائیل باختین»، *مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز*، سال ششم شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۳ ص ۲۳ تا ۴۶.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۸۴) *جامعه‌شناسی شهری*، تهران: انتشارات پیام نور.
- توفیقیان‌فر، علی‌حسن و حسینی، سید احمد (۱۳۹۱) «بررسی بیگانگی اجتماعی جوانان و عوامل اجتماعی مرتبط با آن (نمونه: جوانان شهر یاسوج)»، *فصلنامه مطالعات جامعه‌شناختی جوانان*، سال سوم، شماره هشتم، صص ۵۸-۴۵.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۶۸) *دیوان*، تهران: انتشارات نوید.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۱) *جامعه‌شناسی ارتباطات*، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ستوده، هدایت‌اله (۱۳۸۴) *آسیب‌شناسی اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات)*، تهران: انتشارات آوای نور.
- ستوده، هدایت‌الله (۱۳۷۸) *جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی*، تهران: انتشارات آوای نور.
- صفایی، علی و احمدی، علی (۱۳۸۹) «مقایسه شعر سیاه فروغ فرخزاد و نصرت رحمانی»، *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*، سال ۷، شماره ۲۷، صفحات ۹ تا ۳۶.
- زیمل، جورج (۱۳۷۲) *کلان‌شهر و حیات ذهنی*، ترجمه اباذری، یوسف، نامه علوم اجتماعی دوره ۳ فروردین ۱۳۷۲ صص ۶۶-۵۳.
- قلی‌پور، آرین (۱۳۸۰) *جامعه‌شناسی سازمان‌ها*، تهران: نشر سمت.
- عابدی، کامیار (۱۳۷۷) *تنهاتر از برگ (زندگی و شعر فروغ فرخزاد)*، تهران: جامی.
- غدامی، عبدالله (۱۳۸۷) *زن و زبان*، ترجمه هدی عوده تبار، چاپ اول، تهران: انتشارات گام نو.

- کریمی حکاک، احمد (۱۳۸۹) *طلیعه تجدد در شعر فارسی*، ترجمه جعفری، مسعود، چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید.
- کراچی، روح انگیز (۱۳۷۶) *فروغ یاغی مغموم*، تهران: راهیان اندیشه.
- کوزر، لوئیس (۱۳۸۶) *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه‌ی ثلاثی، محسن، تهران: انتشارات علمی.
- کی نژاد، افسانه (۱۳۸۲) *فریاد در مه، بررسی و تحلیل شعر فروغ فرخزاد*، تهران: انتشارات آفرینش.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸) *تجدد و تشخص جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*، ترجمه موفقیان، ناصر، تهران: نشر نی.
- گرت، استفانی (۱۳۸۲) *جامعه‌شناسی جنسیت*، ترجمه کتابیون بقایی، تهران: نشر مرکز.
- محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۸۱) «آسیب‌شناسی بیگانگی اجتماعی- فرهنگی، بررسی انزوای ارزشی در بین دانشگاه‌های دولتی تهران»، *فصلنامه پژوهش و برنامه ریزی در آموزش عالی*، شماره ۲۶، صص ۱۱۹-۱۸۲.
- محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۷۰) *بیگانگی، نامه علوم اجتماعی*، دوره دوم، صص ۶۲-۴۵.
- مشرف آزاد تهرانی، محمود (۱۳۸۴) *زندگی و شعر فروغ فرخزاد پری شادخت شعر*، جلد اول. تهران: نشر ثالث.
- مشرف آزاد تهرانی، محمود (۱۳۸۴) *زندگی و شعر فروغ فرخزاد پری شادخت شعر*، جلد دوم. تهران: نشر ثالث.
- میرزایی، خلیل (۱۳۸۸) «پژوهش، پژوهشگری و پژوهشنامه‌نویسی»، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- میرزایی، خلیل (۱۳۸۶) «بررسی مصرف رسانه‌ای و از خودبیگانگی اجتماعی- فرهنگی»، پایان‌نامه دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.
- یاحقی، محمد جعفر (۱۳۸۳) *جویبار لحظه‌ها، ادبیات معاصر فارسی نظم و نثر*، تهران: نشر جامی.
- یوسفی، شهره (۱۳۸۶) *بررسی شعر و زندگی فروغ فرخزاد*، تهران: انتشارات آفرینش.